



بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه جلسه قبل

بحث در مورد اوراق سلف بود، در این اوراق، خریداران اوراق، به آن نهاد واسط وکالت می‌دهند که از طرف این افراد، با فروشنده اوراق که دولت یا شرکت است، کالایی را به صورت سلف خریداری کند و سپس به فروشنده نیز وکالت بدهند که در زمان سررسید، آن کالا را از طرف خریداران، به شخص ثالث بفروشند و یا اینکه اگر نتوانست بفروشد، خود آن شرکت یا دولت باید آن کالا را به قیمتی که معین شده است، آن کالا را بخرد. همچنین خریدار اوراق سلف، قبل از سررسید می‌تواند اوراق خود را به اشخاص ثالث بفروشد (یعنی کالایی را که به صورت سلف خریده است، را قبل از رسیدن اجل، می‌تواند به دیگران بفروشد).

اصل خرید سلف، گفته شد که اگر شرایط باب بیع سلم، مراعات شود، اشکالی ندارد. پس اصل خرید و فروش اوراق سلف اشکال ندارد. لکن بحث در فروع مسأله است که مثلاً اگر در ضمن بیع شرط شود و یا اینکه همراه بیع سلم، قرارداد حق فروش یا حق خرید نیز انجام شود... که به برخی از این موارد اشاره شد و در بحث از تسویه نهایی نیز به این مسائل پرداخته می‌شود.

بحث به اینجا رسید که پس اینکه مشروعیت اوراق سلف در بازار اولیه را پذیرفتیم، و برخی از افراد این اوراق را خریداری کردند، سپس برخی قبل از رسیدن اجل نیاز به پول پیدا کردند و یا به هر دلیل دیگری قصد فروش داشتند، آیا همان طور که از نظر منتشر کننده این اوراق، خریداران حق فروش دارند و اوراق سلف قابل نقل و انتقال است، آیا از نظر شرعی نیز چنین حقی برای این افراد وجود دارد و معاملاتی که قبل از سررسید در مورد این کالا انجام می‌شود، صحیح و مشروع است یا خیر؟

بازار ثانویه اوراق سلف

هر چند در این موضوع همه فتوای فقها در دسترس نمی‌باشد لکن برخی در این موضوع، ادعای اجماع کرده اند و گفته اند: کسی که کالایی را به صورت سلم، خریده است، اگر بخواهد قبل از رسیدن اجل، آن کالا را بفروشد، این کار جایز نیست. به عنوان نمونه برخی از عبارات فقها، مطرح می‌شود:

مفتاح الكرامة، کتاب المتاجر:

عدم جواز بیع السلم قبل حلوله اجماعی کما فی کشف الرموز و التنقیح و ظاهر الغنیه و جامع المقاصد و مجمع البرهان و الکفایة و الحدائق و لا فرق فی ذلک بین کونه علی من هو علیه أو غیره حالاً أو مؤجلاً.

ایشان نقل اجماع می‌کنند که در کتاب های کشف الرموز و تنقیح و غنیه و جامع المقاصد و مجمع البرهان محقق اردبیلی و کفایه محقق سبزواری و حدائق، ادعای اجماع شده است: که بیع سلم قبل از حلول اجل، جایز نیست.

البته در کنار این قول، برخی اقوال نادر وجود دارد که چنین بیعی اشکال ندارد، مثلاً از مرحوم ابن حمزه در وسیلة نقل شده است که این بیع اشکالی ندارد:

إذا اراد أن یبیع المسلم ما أسلف فیہ من المسلمین عند حلول الاجل او قبله بجنس ما ابتاعه باكثر من الثمن الذی ابتاعه لم یجز و إن باع بجنس غیر ذلک جاز.

البته این مطلب در مورد فروختن به شخصی است که از او خریده است.



ادله عدم جواز بیع سلم

فقهایی که حکم به عدم جواز بیع چیزی که به صورت سلم خرید شده است، قبل از حلول اجل، کرده اند، به برخی ادله تمسک کرده اند، که فی الجملة آن در بحث قرارداد آتی بیان شد:

دلیل اول: اجماع

دلیل اول فقها بر عدم جواز بیع سلم قبل حلول اجل، اجماع است، یعنی برخی فقها نقل اجماع کرده اند که همانطور که از مفتاح الکرامه نقل شد، در کتب کشف الرموز، تنقیح، غنیه، جامع المقاصد، مجمع البرهان، کفایه و حدائق ادعای اجماع بر بطلان بیع سلم قبل از حلول اجل، شده است. که همه این کتب مربوط به متاخرین است. فلذا از چندین جهت محل خدشه است:

اولاً اجماع محصل نداریم (زیرا که به بسیاری از کتب و فتاوی فقها، دسترسی وجود ندارد) فلذا این اجماع منقول است. ثانیاً ظن قوی بلکه اطمینان داریم که این اجماع منقول، حدسی بوده است نه اینکه حسی باشد و مثلاً کلمات فقهی گذشته را فحص کرده باشند و ادعای اجماع کرده باشد. پس حتی اگر قائل به حجیت اجماع منقول باشیم، این اجماع منقول حجت نمی باشد. ثالثاً حتی اگر اجماع منقول حسی باشد، در اصول گفته شده است که علی التحقیق حجیت ندارد زیرا که سر حجیت اجماع این بود که فتاوی همه فقها در مساله، ملازم است با قطع به حکم شرعی فلذا کاشف از قول معصوم و حکم شرعی می شود و حجیت پیدا می کند، ولی اگر اصل فتاوی فقها برای شخصی ثابت نشده باشد بلکه ظن به فتاوا داشته باشد مثل اینجا که از طریق خبر واحد از فتاوی فقها مطلع شده اند، که نهایتاً ظن به فتاوی فقها پیدا می شود که ملازم با ظن به حکم شرعی است و دلیلی برای حجیت این ظن نداریم. و همان طور که قبلاً نیز گفته شده است نقل فتوا به صورت خبر واحد، همانند اخبار واحدی که روایات را نقل کرده اند، نمی باشد زیرا که سخن معصومین علیهم السلام، فی نفسه دارای اثر شرعی است ولذا خبر واحد از آن هم اثر شرعی پیدا می کند ولی فتاوی فقها به تنهایی اثر شرعی ندارد که خبر از آن هم اثر شرعی پیدا کند، بلکه فتاوی فقها ملازم است با قطع یا اطمینان به حکم شرعی است - که این قطع و اطمینان اثر شرعی نیست - فلذا در جایی که این قطع و اطمینان پیدا نشود، دلیلی برای حجیت آن نداریم. پس علی التحقیق اجماع منقول حجت نیست.

رابعاً حتی اگر قائل به حجیت اجماع منقول بشویم، این حجیت در جایی است که این اجماع منقول تعبدی باشد ولی اگر اجماع فتاوی فقها - ولو اجماع محصل باشد - در موردی بود که اجماع مدرکی یا محتمل المدرک باشد، دیگر کاشف از قول معصوم و حکم شرعی نخواهد بود، بلکه اگر می دانیم که اجماع مدرکی است، باید به مدارک آن اجماع رجوع کنیم و اگر هم اجماع، محتمل المدرک باشد، دیگر کاشفیت قطعی نخواهد داشت بلکه کاشفیت احتمالی پیدا می کند که حجیتی ندارد. بنابراین حتی اگر اجماع منقول حجت هم باشد، در فرضی است که هیچ مدرکی نباشد و تعبدی باشد ولی در ما نحن فیه، این اجماع مدرکی است؛

مرحوم شیخ طوسی در جلد دوم از کتاب مبسوط، در کتاب السلم می فرمایند:

إذا أسلف في شيء فلا يجوز أن يشرك فيه غيره ولا أن يوليه فالشركة أن يقول له رجل: شاركني في النصف بنصف الثمن، و التولية أن يقول له: ولني جميعه بجميع الثمن أو ولني نصفه بنصف الثمن لأن النبي صلى الله عليه و آله نهى عن بيع ما لم يقبض و قال: من أسلف في شيء فلا يصرفه إلى غيره^۱

^۱. المبسوط في فقه الإمامية؛ ج ۲، ص: ۱۸۷



که در این عبارات، صریحتاً ایشان برای این مطلب استدلال بیان می کند و به روایت استناد می کند. بنابراین فتاوی فقیه فقها نیز به استناد همین روایات است و یا اینکه حداقل احتمال می دهیم که مدرک آن ها، نیز همین روایات باشد و یا اینکه مستند آن ها ادله عقلی یا عقلانیه ای داشته باشند، که در ادامه آورده خواهد شد و یا اینکه این مورد محل بحث را مشمول عمومات و اطلاقات صحت معاملات نمی دانستند فلذا به استصحاب و اصل فساد معامله، تمسک کرده اند، و چنین فتوایی داده اند. فلذا با وجود احتمال چنین مدارکی، نمی توان ادعای اجماع تعبدی که کاشف از حکم شرعی باشد، نمود؛ پس این اجماع حجت نیست.

دلیل دوم: عدم قدرت بر تسلیم مبیع

شرط صحت بیع، قدرت بر تسلیم است.

در بیع سلم، قبل از حلول اجل، قدرت بر تسلیم وجود ندارد.

پس در این بیع، شرط صحت بیع وجود ندارد فلذا بیع باطل است.

اشکال

همان طور که قبلاً نیز گفته شده است، قدرت بر تسلیم در زمان عقد، لازم نیست بلکه در زمان تحویل، قدرت بر تسلیم لازم است و فقط به همین مقدار دلیل وجود دارد و نسبت به بیش از این مطلب، دلیلی نداریم.

دلیل سوم: روایات

روایت اول: نهی از بیع ما لم یقبض

همین روایتی که مرحوم شیخ به آن استدلال کرده اند و مرحوم صاحب وسائل نیز آن را نقل کرده است:

بِسْنَادِهِ (مرحوم شیخ طوسی) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ص رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ وَآلِيًّا فَقَالَ لَهُ إِنِّي بَعَثْتُكَ إِلَى أَهْلِ اللَّهِ يَعْني أَهْلَ مَكَّةَ - فَانْهَهُمْ عَنْ بَيْعِ مَا لَمْ يُقْبَضْ وَ عَنْ شَرْطَيْنِ فِي بَيْعٍ وَ عَنْ رِبْحِ مَا لَمْ يُضْمَنَّ^۱.

روایت از جهت سندی مشکلی ندارد، طریق مرحوم شیخ به محمد بن احمد بن یحیی، طریق صحیح است و محمد بن احمد بن یحیی نیز ثقة است و بعد از آن نیز فطحیون هستند که همگی ثقات هستند:

احمد بن حسن بن علی بن فضال: فطحی و ثقة است.

عمر بن سعید: فطحی و ثقة است.

مصدق بن صدقه نیز ثقة است.

بنابراین روایت موثقه می شود ولذا مشکل سندی ندارد.

مفاد روایت نیز اینگونه است که: پیامبر اکرم (ص) مردی را به عنوان حاکم به مکه فرستادند، و یکی از دستوراتی به او دادند این بود که «مردم مکه را از بیع ما لم یقبض نهی کن».

^۱. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص: ۵۸.



این نهی ارشاد به بطلان است نه اینکه تکلیفی باشد، همان طور که علما می فرمایند که نهی در باب معاملات ظهور در ارشاد است و اشاره به بطلان معامله دارد (و امر در باب معاملات ارشاد به صحت معامله است) فلذا بیع ما لم یقبض صحیح نیست. بیع ما لم یقبض، اطلاق دارد و هم شامل کالایی که نقدی خریده شده است ولی هنوز قبض نشده است، می شود و هم شامل کالایی می شود که به صورت سلف خریده شده است و هنوز قبض نشده است.

مرحوم شیخ طوسی نیز به همین روایت، استدلال کرده اند. پس این روایت دلالت بر بطلان بیع سلم قبل از حلول اجل دارد، زیرا که قبض نشده است، یعنی به ملاک عدم قبض، باطل است نه اینکه ملاکش قبل حلول اجل باشد. (ولی قبل از حلول اجل، ملازم است با عدم قبض).

اشکال اول

همانطور که در مباحث قبلی (در بحث ربح ما لم یضمن) اشاره شد که:

ظهور نهی فی نفسه در حکم تکلیفی است و اینکه گفته شود که در اینجا نهی، ظهور در ارشادیت به بطلان است، احتیاج به قرینه دارد، و اینکه برخی علما فرموده اند که «قاعده ثانویه داریم که در ابواب معاملات، هر کجا نهی داشتیم، ظاهر در ارشاد به بطلان است»، دلیل و وجه قانع کننده ای برای این مطلب، پیدا نکردیم. فلذا عده ای از فقها در زمانی که در ابواب معاملات، وقتی روایات با یکدیگر تعارض پیدا می کنند، این نهی ها را حمل بر کراهت می کنند، که اگر نهی، ارشادی باشد، جمع کردن آن ها به این صورت که نهی را حمل بر کراهت کنند، معنا ندارید، زیرا که یک روایت می گوید این معامله صحیح است و دیگری می گوید این معامله باطل است؛ پس این که برخی فقها فتوا داده اند که: با توجه به جمع روایات، نهی از فلان معامله، حمل بر کراهت می شود؛ شاهد بر این است که آن علما، قبول نداشته اند که نهی در معاملات، ظهور در ارشادیت دارد و حداقل اگر شاهد هم نباشد، می تواند مؤید این مطلب باشد.

پس این روایت نیز ظاهر در نهی تکلیفی است.

حال باید بحث شود که نهی تکلیفی از معامله که از پیامبر صادر شده است، ظهور در تحریم دارد یا اینکه اعم از حرمت و کراهت است، که با توجه به مجموعه نواهی پیامبر (ص) در معاملات، می فهمیم که نهی ها، مخلوط بوده اند از کراهت و حرمت، فلذا نمی توان ادعا کرد که نهی در ابواب معاملات، ظاهر در حرمت است بلکه باید گفت که اعم از حرمت و کراهت است؛ مخصوصاً در اینجا که پیامبر به آن شخص والی فرموده اند که «شما نهی کن» نه اینکه فرموده باشند که این کار حرام است؛ که باید بحث کرد که «امر به نهی کردن» نهی از آن شیء است یا خیر؟ همانطور که بحث شده است که «امر به امر به شیء» آیا امر به همان شیء محسوب می شود یا خیر؟ مثلاً «وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ» آیا این کلام «امر کردن خداوند به عرف» محسوب می شود و یا اینکه خداوند به پیامبر امر کرده است که ایشان به عرف امر کنند؟

بنابراین اگر مفاد روایت چنین باشد که پیامبر (ص) به والی امر کرده اند که از «بیع ما لم یقبض» نهی کند، مشخص است که نهی والی، ارشاد به بطلان نیست و حتی ظاهر در حرمت نیز نمی شود، زیرا که چه بسا به دلیل مصالحی فرموده باشند که آن ها را نهی کنید ولی اثبات نمی شود که شرعاً حرام است، و چه بسا آن مصالح مخصوص اهل مکه بوده باشد فلذا فقط آن ها نهی شده اند (البته اختصاص به اهل مکه داشتن، بسیار بعید است).

نتیجه اینکه دلالت این روایت بر بطلان معامله و حتی دلالت روایت بر حرمت این معامله، محل کلام و بحث است.

بنابراین تمسک به این روایت، برای بطلان بیع ما لم یقبض، مخدوش است.

اشکال دوم

اطلاق گیری از این روایت به این صورت که گفته شود که در مقام بیان بوده است و تمامی حصص بیع ما لم یقبض را شامل می شود،



اعم از اینکه بیع نقدی یا بیع نسبه یا بیع سلم باشد؛ محل کلام است و نمی توان ادعای اطلاق داشتن روایت را نمود و محل کلام است.

پس نمی توان برای بطلان بیع سلم قبل از حلول اجل، به این روایت تمسک کرد.

روایت دوم

این روایت نیز در کلام مرحوم شیخ طوسی نقل شده است که:

من أسلف في شيء فلا يصرفه إلى غيره^۱

شخصی که سلف خریده است، پس آن را به دیگری واگذار نکند.

مرحوم شیخ به این روایت برای عدم جواز تولیه و شرکت، تمسک کرده است.

اشکال

این روایت در کتب معتبره امامیه موجود نیست و مرحوم شیخ نیز به صورت مرسل این روایت را نقل کرده است و مرسل نیز حجت نیست و البته در کتب عاقله مثل سنن کبری موجود است، لکن دارای سندی که برای ما قابل اعتماد باشد، نیست. فلذا از جهت سندی این روایت مشکل دارد.

از حیث دلالت نیز باید گفت که در روایت آمده است که «کسی که چیزی را سلم خریده است، آن را به دیگری ندهد» اگر بخواهیم ادعا کنیم که این روایت شامل محل بحث است، باید قائل به اطلاق روایت شویم که این اطلاق مؤونه زیادی دارد زیرا که معنای آن این است که شامل قبل از حلول اجل و بعد از حلول اجل و قبل از قبض و بعد از قبض می شود؛ یعنی چون سلم است، باید حتماً نزد خودش باشد و حق ندارد به کسی غیر از فروشنده اولیه، کالا را بدهد و نه می تواند کالا را بیع کند یا هبه بدهد یا صلح کند و ... و اگر بخواهیم روایت را حمل بر قبل از حلول اجل و قبل از قبض کنیم، نیاز به مخصص داریم و خود این روایت قیدی ندارد.

دلیل چهارم: اصالت الفساد

اگر گفته شود که همه این ادله ناتمام هستند و از طرف دیگر ادله دال بر صحت بیع سلم، قبل از حلول اجل نیز ناتمام است، در این صورت مقتضای اصل عملی، فساد معامله است؛ یعنی بعد از انجام معامله، شک می کنیم که بیع انجام شده است یا خیر؟ استصحاب عدم خروج مال از ملک بایع و عدم خروج ثمن از ملک مشتری و همچنین استصحاب عدم تملک ثمن و مثنی برای طرف مقابل، جاری می شود، که به مجموع این استصحاب ها، اصالة الفساد در معاملات گفته می شود.

لکن باید توجه داشت که این دلیل مبتنی بر این است که عمومات و اطلاقاتی مبنی بر صحت و جواز معامله چیزی که به صورت سلم خریده شده باشد، قبل از حلول اجل، نداشته باشیم و از طرف دیگر استصحاب در شبهات حکمیه را جاری بدانیم؛ ولی اگر عموماتی داشته باشیم و یا استصحاب را جاری ندانیم، نمی توانیم به اصالة الفساد تمسک کنیم.

فلذا برخی علما همچون صاحب وسائل، در مورد جواز بیع سلم قبل از حلول اجل توقف کرده اند و فرموده است: باب حکم بیع المتاع المسلم فيه قبل قبضه^۲.

زیرا که در عناوین باب ها اگر صاحب وسائل به فتوا رسیده باشد، جواز یا عدم جواز را بیان می کند ولی اگر به فتوا نرسیده باشد، در عنوان باب، حکم را مشخص نمی کند.

^۱. المبسوط في فقه الإمامية؛ ج ۲، ص: ۱۸۷.

^۲. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص: ۳۰۲.



بنابراین عمده ادله بطلان بیع سلم قبل از قبض، مطرح شدند که اشکالات هر کدام گفته شدند و برخی ادله ی دیگر نیز وجود دارد که به دلیل واضح البطلان بودن، از ذکر آن ها خودداری کردیم.

ادله جواز و صحت بیع سلم قبل از حلول اجل

حال به سراغ ادله صحت بیع سلم قبل از حلول اجل می رویم:

دلیل اول: عمومات و اطلاقات

برای صحت می توان به اطلاقات و عمومات صحت معاملات - احل الله البیع، اوفوا بالعقود، تجارة عن تراض، بنابر اطلاق و عموم داشتن این آیات - تمسک کرد که آن ها دلیل جواز به صورت مطلق هستند، که یعنی به هر صورتی چه مباحه، چه تولیه و... بیع متاعی که به صورت سلم خریده شده است ولو قبل از حلول اجل صحیح است.

دلیل دوم: روایات

روایات متعددی دلالت بر جواز دارند که با توجه به این روایات اگر قائل به جواز به صورت مطلق نشویم، حداقل باید قائل به تفصیل شویم، آن روایات عبارت اند از:

دسته اول روایات: جواز بیع سلم قبل حلول الاجل و قبل القبض فی الجملة

در این دسته روایات، همه انواع بیع، نسبت به مبیعی که به صورت سلم خریداری شده است ولی هنوز اجل آن نرسیده است و قبض نشده است، را به صورت فی الجملة جایز می دانند لکن در برخی از این انواع، نحوه ی خاصی از بیع جایز نیست ولی اصل بیع جایز است، مثلاً: اگر کالایی مکمل و موزون باشد و به صورت سلف خریداری شده است، ممکن است گفته شود که اگر گرانتر از قیمتی که خریداری کرده است، بفروشد، جایز نیست ولی اگر به همان قیمتی که خریده است و یا به قیمت کمتر بفروشد، این روایات این نوع بیع ها را نفی نمی کند؛ بنابراین ادله به صورت فی الجملة جواز بیع سلم قبل از قبض را اثبات می کنند.

آن روایات که در وسائل الشیعه در باب احکام العقود، در باب ۱۶ آمده اند، عبارت اند از:

روایت اول

محمد بن علی بن الحسین بإسناده عن منصور بن حازم عن أبي عبد الله ع قال: إذا اشتريت متاعاً فيه كيل أو وزن فلا تبعه حتى تقبضه إلا أن توليه فإذا لم يكن فيه كيل ولا وزن فبعه يعني أنه يوكل المشتري بقبضه.^۱

این روایت را مرحوم صدوق به اسنادش از منصور بن حازم، نقل کرده است و همین روایت در تهذیب شیخ^۲ نیز نقل شده است، که صاحب وسائل به عنوان دو روایت نقل کرده است، که روایت دوازدهم همین باب است:

^۱ وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۶۵.

^۲ (۳) - التهذیب ۷ - ۳۵ - ۱۴۷، و آورده فی الحدیث ۱ من الباب ۱۰ من أبواب السلف.



محمد بن الحسن بإسناده عن الحسين بن سعيد عن صفوان عن منصور بن حازم عن أبي عبد الله ع قال: إذا اشتريت متاعاً فيه كيل أو وزن فلا تبعه حتى تقبضه إلا أن توليه فإن لم يكن فيه كيل ولا وزن فبعه^۱.

متن هر دو روایت عین هم هستند و راوی هر دو منصور بن حازم است، پس در واقع یک روایت هستند که هم مرحوم شیخ و هم مرحوم صدوق نقل کرده اند و صاحب وسائل به عنوان دو روایت آورده است.

سند این روایت نیز قبلاً در بحث قرارداد آتی بررسی شد که در طریق مرحوم صدوق، مشکلاتی وجود دارد ولی در طریق مرحوم شیخ، هیچ مشکلی وجود ندارد، زیرا که طریق شیخ به حسین به سعید، صحیح است و صفوان و منصور بن حازم نیز ثقة هستند، پس روایت معتبر می شود.

مفاد روایت چنین است:

کالایی که مکیل و موزون باشد، بیع آن قبل از قبض، به عنوان تولیه اشکالی ندارد.

البته در مقابل تولیه، در این روایت، مباحه قرار دارد زیرا که مواضعه به طریق اولی جایز است، مگر اینکه شخصی تعبداً بیع مواضعه را نیز جایز نداند.

پس بر این اساس کسانی که اوراق سلف خریده باشند (مثلاً اوراق سلف مربوط به نفت که مکیل و موزون است) و قبل از سررسید نیاز به پول داشته باشند، می توانند به همان قیمت یا به قیمت کمتر، می توانند بفروشند. ولی اگر آن کالا، مکیل و موزون نباشد، همه انواع بیع حتی مباحه نیز جایز می شود.

روایت دوم

محمد بن الحسن بإسناده عن الحسين بن سعيد عن علي بن النعمان عن معاوية بن وهب قال: سألت أبا عبد الله ع عن الرجل يبيع البع قبل أن يقبضه فقال ما لم يكن كيل أو وزن فلا تبعه حتى تكيله أو ترنه إلا أن توليه الذي قام عليه.

روایت از جهت سند، صحیح است و مشکلی ندارد لکن متن روایت کمی اضطراب دارد فلذا احتمالاً یا سقط دارد (هر چند در مصدر نیز به همین صورت است) و یا نیاز به توجیه دارد، مفاد روایت چنین است:

شخصی مبیعی را خریده است و قبل از قبض آن را می فروشد، آیا جایز است؟

طبق این نقل امام می فرمایند: اگر مکیل و موزون نبود، نفروش تا اینکه آن را کیل و وزن کرده باشی.

که با توجه به ذیل با صدر ناسازگار است؛ پس احتمالاً روایت به این صورت بوده است که:

مَا لَمْ يَكُنْ كَيْلٌ أَوْ وَزْنٌ فَلَا بَأْسَ وَأَمَّا إِذَا كَانَ فِيهِ كَيْلٌ أَوْ وَزْنٌ فَلَا تَبِعْهُ حَتَّى تَكِيلَهُ أَوْ تَرْنَهُ إِلَّا أَنْ تُولِيَهُ الَّذِي قَامَ عَلَيْهِ.

به نظر می رسد در روایت دارای سقط است، یا باید به این صورت توجیه کنیم که امام در جواب سوال راوی فرموده اند: مَا لَمْ يَكُنْ

كَيْلٌ أَوْ وَزْنٌ؛ یعنی اگر غیر مکیل و موزون باشد، اشکالی ندارد. و سپس در ادامه به صورت جمله منفصله فرموده اند: فَلَا تَبِعْهُ حَتَّى

تَكِيلَهُ أَوْ تَرْنَهُ؛ یعنی اگر مکیل و موزون بود، باید کیل و وزن شود پس باید قبض کنید، مگر اینکه به صورت تولیه بفروشید.

پس این روایت از نظر متن، اضطراب دارد ولی ظاهراً با توجه به روایات دیگر، معنای آن واضح و روشن است و فی الجمله دلالت دارد

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۶۸



که مطلق بیع سلم قبل از حلول اجل - چه مکیل و موزون و چه غیر مکیل و موزون - جایز است؛ لکن در مکیل و موزون باید به صورت تولیه باشد.

ممکن است کسی احتمال بدهد که معنای روایت این است که مکیل و موزون، را که قبلاً کیل و وزن کرده اید، نمی توانید بفروشید مگر اینکه دوباره کیل و وزن کنید، که این احتمال بسیار بعید است مخصوصاً با توجه به سایر روایات که مشخص است مقصود کیل و وزن فعلی نیست بلکه قابلیت کیل و وزن است؛ فلذا این احتمال بعید را بررسی نمی کنیم.

روایت سوم

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى طَعَامًا ثُمَّ بَاعَهُ قَبْلَ أَنْ يَكِيلَهُ قَالَ لَا يُعْجِنِي أَنْ يَبِيعَ كَيْلًا أَوْ وَزَنًا قَبْلَ أَنْ يَكِيلَهُ أَوْ يَزِنَهُ إِلَّا أَنْ يُؤَلِّيهُ كَمَا اشْتَرَاهُ - إِذَا لَمْ يَرْبِحْ فِيهِ أَوْ يَضِعْ وَ مَا كَانَ مِنْ شَيْءٍ عِنْدَهُ لَيْسَ بِكَيْلٍ وَ لَا وَزْنٍ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَبِيعَهُ قَبْلَ أَنْ يَقْبِضَهُ ٢.

این روایت نیز همانند روایات قبلی دلالت دارد که اگر مکیل و موزون باشد، جایز نیست مگر به صورت تولیه ولی اگر مکیل و موزون نباشد، مطلقاً جایز است.

لکن این روایت از جهت سند ضعیف است، زیرا که مقصود از «علی»، علی بن ابی حمزه بطائنی است که ضعیف است و در مورد او گفته شده است که «كَذَّابٌ مَلْعُونٌ وَ...».

روایت چهارم

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبَانَ عَنْ مَنْصُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى يَبِيعًا لَيْسَ فِيهِ كَيْلٌ وَ لَا وَزْنٌ أَلَهُ أَنْ يَبِيعَهُ مَرَابِحَةً قَبْلَ أَنْ يَقْبِضَهُ وَ يَأْخُذَ رِبْحَهُ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ مَا لَمْ يَكُنْ كَيْلٌ وَ لَا وَزْنٌ فَإِنْ هُوَ قَبِضَهُ فَهُوَ أَبْرَأُ لِنَفْسِهِ.

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ أَبَانَ مِثْلَهُ ٣. ٤

سوال می پرسند که آیا بیع به صورت مرابحه، قبل از قبض نسبت به کالای غیرمکیل و موزون، جایز است؟ حضرت می فرمایند که: در غیر مکیل و موزون اشکالی ندارد، البته اگر قبض کند بهتر است.

بنابراین از مجموع این روایات استفاده می شود که فی الجمله بیع مبیع سلم، قبل از حلول اجل و قبل از قبض، جایز است. زیرا که این روایات اطلاق داشتند و هم شامل قبل از قبض، نسبت به مبیعی که به صورت نقدی خریده شده است، می شود و هم شامل

١ (٢) - في المصدر زيادة فلا باس أن يوليه كما اشتراه.

٢. وسائل الشيعة، ج ١٨، ص: ٦٩.

٣ (٥) - الفقيه ٣ - ٢١٧ - ٣٨٠٤.

٤. وسائل الشيعة؛ ج ١٨؛ ص ٦٩.



مبیعی که به صورت سلم خرید شده است و هنوز اجل آن نرسیده است. پس اطلاق این روایات دلالت بر صحت بیع قبل از قبض دارد.

اشکال به دلیل دوم

اشکالی که نسبت به مجموع این روایات وجود دارد، این است که: آیا اطلاق این روایات شامل مبیعی که مؤجل باشد نیز می شود؟! یا اینکه تنها مختص به مبیع هایی است که مؤجل نیستند بلکه نقدی می باشند و الان مبیع را خریده است و باید الان مبیع را تحویل بگیرد ولی به جای اینکه خودش تحویل بگیرد، آن را قبل از قبض می فروشد تا خریدار جدید آن را تحویل بگیرد.

شاهد این عدم شمول اطلاق نسبت به مبیع های مؤجل این است که مرحوم صاحب وسائل - به عنوان محدث قوی - این روایات را در باب «بَابُ جَوَازِ بَيْعِ الْمَبِيعِ قَبْلَ قَبْضِهِ عَلَى كَرَاهِيَةٍ إِنْ كَانَ مِمَّا يُكَالُ أَوْ يُوزَنُ إِلَّا أَنْ يُؤَلِّيَهُ وَ جَوَازِ الْحَوَالَةِ بِهِ» آورده است و قائل شده است که بیع مبیعی که نقداً خریداری شده است، قبل از قبض، جایز است ولی با اینکه همین روایات را وقتی در ابواب سلم، آورده است، متوقف شده است و قائل به جواز نشده است فلذا در عنوان این روایات در باب سلم، نوشته است: «بَابُ حُكْمِ بَيْعِ الْأَمْتَاعِ الْمُسْلِمِ فِيهِ قَبْلَ قَبْضِهِ وَ الْحَوَالَةِ بِهِ» پس در باب سلم، نتوانسته است از اطلاق این روایات استفاده کند.

پس نمی توان ادعا کرد که این روایات ظاهر در این جهت هستند که حتی اگر مبیع اجل داشته باشد، می توان قبل از حلول اجل و قبل از قبض آن را فروخت و به عبارت دیگر محور و مصب کلام در این روایات، قبض و عدم قبض است که امام علیه السلام، فرموده اند که در چه شرایطی قبل از قبض، بیع آن جایز است و در چه شرایطی جایز نیست ولی اگر علاوه بر اینکه مبیع قبض نشده، مؤجل هم باشد و اجل آن فرا نرسیده باشد، نمی توان ادعا کرد که روایت در مقام بیان آن جهت نیز می باشد، بلکه دلیلی نداریم که اطلاق روایت شامل این جهت نیز می شود. پس اگر کسی بتواند از این روایات اطلاق گیری کند به نحوی که شامل مبیع مؤجل نیز بشود، مشکلی ندارد و الا استدلال به این روایات مخدوش است.

پس اگر کسی قائل به اطلاق از این جهت نیز بشود، می تواند حکم کند که:

اگر اوراق سلف، برای کالاهای غیر مکیل و موزون باشند: بیع آن ها قبل از حلول اجل اشکالی ندارد، چه به قیمت بیشتر یا کمتر و یا مساوی.

و اگر اوراق سلف برای کالاهای مکیل و موزون باشند: بیع آن ها قبل از حلول اجل نسبت به قیمت مساوی یا کمتر اشکالی ندارد ولی به قیمت بیشتر نمی تواند بفروشد. و حتی ممکن است کسی که قائل به اطلاق این روایات نسبت به مبیع مؤجل شود، بتوان حکم کرد که مطلقاً - حتی در مکیل و موزون - نیز می توان مبیع سلف را به قیمت بیشتر فروخت، با این تقریب که:

در برخی روایات همچون روایت چهارم (روایت منصور بن حازم) چنین آمده بود که:

أَلَهُ أَنْ يَبِيعَهُ مُرَابِحَةً قَبْلَ أَنْ يَقْبِضَهُ وَيَأْخُذَ رِبْحَهُ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ مَا لَمْ يَكُنْ كَيْلٌ وَلَا وَزَنٌ

که به این معناست که، بیع مرابحه ای در مکیل و موزون جایز نیست، یعنی جایز نیست که گفته شود که به فلان قیمت خریده ام و الان با این مقدار سود، به فلان قیمت می فروشم.

پس صرف سود بردن (بدون اینکه خبر از قیمت قبلی بدهد) اشکالی ندارد، زیرا که مرابحه نمی شود و بیع مساومه است.

لکن با توجه به روایات دیگر که فقط بیع تولیه را استثناء کرده بودند، نمی توان مبیع سلف را قبل از اجل و قبض، به قیمت بیشتر ولو به صورت مساومه (خبر از قیمت خرید خودش ندهد) فروخت.



پس مشخص می شود که دلیل اینکه در روایت چهارم، قید مرابحه آمده است، به خاطر این بوده است که سوال از بیع مرابحه ای بوده است، ولی مراد جدی همان استثناء بیع تولیه است. بنابراین اوراق سلف که برای کالای مکمل و موزون است، را قبل از اجل، نمی توان با سود و قیمت بیشتر فروخت.

و اگر هم گفته شود که این روایات نسبت به بیع مبیع مؤجل، اطلاق ندارند، پس نمی توان از این روایات حکم به جواز چنین بیعی نمود و باید به سایر ادله که خواهد آمد، مراجعه شود.